

## احوال و آثار میرزا عبدالباقی طیب اصفهانی (شاعر قرن دوازده اصفهان)

### چکیده

اینک ما در سال‌های نخستین قرن ۲۱ قرار داریم و قافله شعر و ادب فارسی با طی نمودن مسیری پرافتخار هم‌چنان با کوله باری از حکمت و معنویت به راه خود ادامه می‌دهد. مکتب عالم شمول شعر فارسی، طی قرون متمادی نابغه‌هایی نظیر رودکی، فردوسی، خیام، سعدی، حافظ، کمال و ده‌ها تن دیگر را در آغوش پرورانیده و به دنیای ادبیات و فرهنگ تقدیم نموده است که نه تنها مایه افتخار ما- فارسی‌گویان- بلکه از افتخارات ادبیات جهانی به شمار می‌روند. این مکتب در طول تاریخ پرنشیب و فراز خود در مقابل آفت‌های سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی استوار ماند. از طوفان‌های تاریخ، سالم به درآمد و شکوه، اهمیت و ارزش خود را جاویدان ساخت. شعر پارسی طی دوران گذشته توسط رودکی و کمال (در ماوراءالنهر)، سعدی و حافظ (در ایران)، جامی و مولوی (در افغانستان) و امیر خسرو بیدل (در هندوستان) رشد و

نمویافت و عالم‌گیر شد. به عقیده شرق شناس معروف چک، ابرژی بچکا: «سرنوشت تاریخی این دو گروه (ایرانیان باختری و خاوری) از زمان‌های باستان با یکدیگر پیوند ناگسستنی داشته و سبک‌های آثار ادبی آنان به ویژه در قرن‌های ۹ تا ۱۵ میلادی (قرن‌های سوم تا نهم هجری) به هم پیوسته و از یکدیگر جداناپذیر بود»<sup>(۱)</sup> و یا به عباره محقق شناخته ایرانی، شفیعی کدکنی: زبان فارسی در پهنای جغرافیایی وسیع‌اش (از ایران و آذربایجان گرفته تا ماوراءالنهر و فارس و هند) تابع یک جریان بود و شاعران بزرگی که کار آنها سرمشق ادیبان هر قرن می‌شده، همان یک گروه معینی بودند.<sup>(۲)</sup>

اما از اوایل قرن دهم هجری یک مرزبندی قوی‌ای میان ایران و ماوراءالنهر به وجود آمد که عامل آن روی کار آمدن صفویان در ایران (۹۰۵-۱۱۳۵) و شیبانی‌ها در ماوراءالنهر (۱۵۹۹-۱۵۰۰) بود. این دو دودمان به لحاظ سیاسی و مذهبی اختلافات شدیدی با یکدیگر داشتند و جنگ‌های خونینی هم میان آنها به وقوع پیوسته است که بحث مفصل در این موضوع از مجال این نوشته بیرون است. الغرض، تأثیر این مرزبندی سیاسی بر ادبیات و ذوق و سلیقه به تدریج بیشتر و بیشتر شد تا آن‌که این «خاک غزل پرور»<sup>۳</sup> و این «دیار عشق و شعر و شرع»<sup>۴</sup> را از هم جدا و به دو حوزه مستقل تقسیم کرد. شگفت این‌که پس از صفویان و شیبانی‌ها نیز تلاشی برای ایجاد وحدت میان این دو خطه فارسی‌گو از سوی امرا و سلاطین دور، صورت نگرفت (چون با منافع سیاسی آنان سازگار نبود). این جدایی با تسلط روسیه، پادشاهی بر آسیای میانه (۱۸۶۸م)، پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه (۱۹۱۷م) و سپس در بخارا (۱۹۲۰م)، تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (۱۹۲۲م) و بالاخره تغییر القبای فارسی در آسیای میانه، اولاً به لاتین (۱۹۳۰م) و بعداً سیرلیک (۱۹۴۰م) به اوج خود رسید. این است که امروزه اگر چه در جای جای سرزمین پهناور ایران اشعار ابوعبدالله رودکی و کمال خجندی را می‌آموزند و به آثار آن‌ها افتخار می‌کنند و گرچه در هرکوی و برزین دیار زیبا

۱- سال‌شماری در این رساله با تقویم هجری قمری است و جایی که میلادی باشد با حرف «م» اشاره می‌شود.

۲- اشاره به مصرع نادرپور: من عاشق آن خاک غزل پرور پاکم

۳- اقتباس از بیت عطار عشق و شعر و شرع با هم ساختند، زین سه معنی عالمی آراستند.

منظر تاجیکستان غزل سعدی و حافظ به گوش می‌رسد. ولی این تعریف در مورد شاعران ۴۰۰-۵۰۰ سال اخیر این دو حوزه مصداقی ندارد و دانش جویان و دانش پژوهان تاجیک و ایرانی آگاهی اندکی از زندگی و آثار قلمکشان این دوران کشور مقابل در اختیار دارند.

خوشبختانه با استقلالیت تاجیکستان (سال ۱۹۹۱م) و گشائه شدن سفارت‌خانه‌های تاجیکستان و ایران در تهران و دوشنبه، روابط میان این دو کشور هم خون و هم نژاد در تمامی زمینه‌ها به خصوص در زمینه فرهنگی، گسترش چشم‌گیری یافت. رفت و آمد هیأت علمی و فرهنگی، برگزاری کنفرانس و سمینارها در موضوعات مختلف، زمینه‌آشنایی و شناخت بیشتر میان هم‌زبانان را فراهم کرد. طی این سال‌ها، مقاله و رساله‌های ارزشمندی در تاجیکستان راجع به وضع ادبی و قلم به دستان سده‌های اخیر ایران روی چاپ آمده که خدمت شایانی است برای شناساندن ادیبان ایرانی به تاجیکان. در ایران هم، محققان توجه و علاقه خاصی به ادیبان تاجیک ظاهر کردند که در این زمینه می‌توان به انتشار کتاب‌های «چشم انداز شعر امروز تاجیکستان»<sup>۱</sup>، خورشیدهای گمشده<sup>۲</sup> و چندین کتاب و رساله و مقاله‌ی دیگر اشاره کرد.

ضمن قدردانی از همه کسانی که در این جاده زحمت کشیده‌اند، این حقیقت را هم نمی‌توان کتمان کرد که کارهای انجام شده در تاجیکستان و ایران در جهت چاپ و انتشار آثار ادیبان کشورهای یکدیگر ناکافی است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را جبران دوری‌های ۵۰۰ ساله نامید. لذا امید است، هم مسئولین حکومتی و هم محققان و اندیشمندان تاجیک و ایرانی در آینده راجع به آموزش آثار ادیبان کشور یکدیگر و معرفی آنها به مردم، همت بیشتری به خرج دهند. رساله‌ای که اینک در دست دارید گامی است در همین راستا.

۱- شعر دوست، علی اصغر، چشم انداز شعر امروز تاجیکستان، انتشارات بین المللی «الهدی»، تهران ۱۳۷۶ ه. ش.  
۲- قزوه، علی رضا، خورشیدهای گمشده (گزیده شعر امروز تاجیک) پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران

## واژه‌های کلیدی:

حضرت موسی بن جعفر- پادشاهان صفوی- حکیم باشی- منصب حکومتی- نوادگان

## زندگی نامه طبیب اصفهانی

یکی از شاعران خوش ذوق و توانای قرن ۱۲ ایران که از زمره شاعران ناشناخته ایرانی در تاجیکستان محسوب می‌شود، طبیب اصفهانی از شعرای (یا بهتر است بگوییم از طبیبان) دربار نادرشاه افشار است.

چنان که از نام خانوادگی‌اش پیداست وی از اهالی اصفهان بوده و در سال ۱۱۲۷ ه.ق. در همین شهر متولد شد و به عقیده مورخان ملازمتش در دربار نادرشاه به خاطر طبابت بوده تا شعر و شاعری.

طبیب اصفهانی از سید زادگان نیست که نسبش به حضرت موسی ابن جعفر (ع) نبیره پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌رسد. اسم کامل این شاعر، میرزا عبدالباقی پسر میرزا عبدالرحیم می‌باشد. اجدادش جملگی طبیب و حکیم باشی‌های<sup>۱</sup> پادشاهان صفوی بوده، سلسله طبیب اصفهانی به حکیم سلمان جهرمی، طبیب و حکیم باشی شاه عباس اول صفوی می‌رسد، بدین ترتیب: میرزا عبدالباقی پسر میرزا عبدالرحیم پسر میرزا محمد باقر پسر میرزا محمد صادق پسر میرزا محمد رضا پسر میرزا محمد پسر میرزا سلمان جهرمی.

خاندان طبیب اصفهانی، یکی از خاندان‌های اصیل و نجیب ایران بوده، مشهورترین فرد آن سلمان جهرمی است. چنان که از تخلصش پیداست وی ساکن شهر جهرم از توابع شیراز بوده. اوایل قرن ۱۱ هجری قمری، یکی از سلاطین فاتح و مشهور ایران، شاه عباس اول، او را باکمال اعزاز و احترام به اصفهان (پایتخت) دعوت می‌کند و به او عنوان «حکیم باشی» را می‌دهد. بدین ترتیب فرزندان این سلسله با تخلص «اصفهانی» تا پایان عمر نادرشاه و چندی هم در دربار کریم خان زند (یعنی حدود ۱۷۰ سال) وظیفه مهم حکیم باشی را در ایران عهده‌دار بودند. عموماً

۱- «حکیم باشی» در دوران صفویان و نیز تا آغاز دوره مشروطه به فردی گفته می‌شد که علاوه بر کار طبابت، مشاور و شخص نزدیک شاه بوده و در عزل و نصب‌های درباری نیز نقش داشت.

خاندان طبیب اصفهانی از همان دوران شاه عباس اول تا روزگار ما در شیراز و اصفهان و تهران، صاحب جلال و مقام بوده؛ ازین خاندان، طبیبان، حکیمان، عالمان، ادیبان، شاعران، رجال سیاسی و فعالان اجتماعی ناموری برخاسته‌اند. اگرچه از دوران طبیب اصفهانی مدت زیادی نگذشته است ولی متأسفانه درباره تاریخ دقیق تولد و وفات او اختلاف زیادی وجود دارد. به عقیده کیوان سمیعی، معتبرترین قول این است که طبیب در سال ۱۱۲۷ در دارالسلطنه اصفهان به دنیا آمده است. آقای سمیعی در این بیان خود به کتاب «ریاض الشعراء» لکزی داغستانی (تخلص «واله») استناد می‌کند. زیرا والد پس از حمله محمود افغان به اصفهان (۱۱۳۵) رو به هندوستان آورده بود و سال‌ها بعد، زمانی که طبیب اصفهانی همراه با نادرشاه افشار به دهلی رفت والد او را ملاقات کرد و تاریخ تولد طبیب را از خود او پرسید. به همین خاطر تاریخ ۱۱۲۷ ه. ق. که والد داغستانی آن را در «ریاض الشعراء» تاریخ تولد طبیب اصفهانی می‌داند، از نظر محققان آثار طبیب، معتبرترین قول است<sup>(۳)</sup>. درباره تاریخ وفات طبیب اصفهانی نیز مورخان و تذکره نویسان اختلاف دارند. علی اکبر دهخدا در لغت‌نامه مشهور خود<sup>(۴)</sup>، رضا قلی خان هدایت در «مجمع الفصحاء»<sup>(۵)</sup>، احمد خاتمی در «پژوهشی در نثر و نظم دوره بازگشت ادبی»<sup>(۶)</sup> و عبدالرفیع حقیقت در «شاعران بزرگ ایران»<sup>(۷)</sup> تاریخ وفات طبیب را سال ۱۱۶۸ ه. ق. ذکر کرده‌اند. جابر انصاری در کتاب «ری و اصفهان و همه جهان» وفات طبیب را به سال ۱۱۶۷ ه. ق. و هدایت در «روضه الصفا» وفات او را قبل از سال ۱۱۶۷ ه. ق. دانسته‌اند. اما معتبرترین قول این است که وفات شاعر را در سال ۱۱۷۱ و در سن ۴۴ سالگی بدانیم زیرا روی تخته سنگ مرمری که بالای قبر طبیب گذاشته شده، سال وفات او روشن و واضح و خوانا ۱۱۷۱ ه. ق. نوشته شده است. همچنین مصرع تاریخ فوت هم روی قبر نوشته شده و آن چنین است. «بزم جنت منزل آن زبده سادات باد» که براساس حساب معروف ابجد رقم- ۱۱۷۱ را افاده می‌کند. اما درباره‌ی مکان قبر طبیب اصفهانی اختلافی نیست و آن در «تخت پولاد» اصفهان روبه طرف «السان الارض» واقع شده است. بنابراین، طبیب اصفهانی بین سال‌های ۱۱۲۷ تا ۱۱۷۱ زندگی کرده و ۴۴ سال عمر دیده است برویم به سراغ سرگذشت او.

پدر طبیب اصفهانی، میرزا محمد رحیم ابن میرزا محمد باقر حکیم باشی دربار دو شاه

صفوی (شاه سلیمان و سلطان حسین) بود. محمود افغان پس از تسخیر اصفهان، سی صد تن از مقامات کشوری و لشکری ایران را در سال ۱۱۳۶ به قتل رساند که میرزا محمد رحیم یکی از آنها بود. بدین ترتیب، طبیب در سن ۹ سالگی از پدر یتیم ماند و چنان که از یک بیت وی برمی آید، مادرش را نیز در اوان کودکی یا نوجوانی از دست داده است:

منم که روز ازل از من آسمان و زمین  
محبت پدری، مهر مادری برداشت

القضه، طبیب اصفهانی از همان دوران کودکی و در روزگار پرآشوب کشورش، جدا از پدر و مادر، با ناملایمات زمان و بی مهری‌های سرنوشت به راه مستقل زندگی قدم نهاد و طبیعی است که رنج‌های فراوانی هم دید. شاید همین انس با درد و از نزدیک لمس کردن سختی‌های زندگی بود که بعدها وی در دربار شاهان آوازه دار و جهانگشا نیز فریفته مادیات نشد و مدام انیس و مونس دردمندان بود. طبیب با آن حالات روحانی و طینت عالی که داشت خود را حتی در مرکز قدرت و خانه عیش و طرب هم، تنها می‌دید و گاه چنان مأیوس و غمگین می‌شد که فریاد می‌زد:

دل‌سنگم و پرواز گلستان هوسم نیست  
گلزار به آسایش کج قفسم نیست  
می‌گیرم و چون شمع، امیدی به کسم نیست  
می‌نالم و مانند جرس، دادرسم نیست..  
چیند همه کس دامن گل زین چمن و من  
چون غنچه به جز چیدن دامن، هوسم نیست.

درباره معلومات و میزان تحصیلات طبیب هم به مانند سایر گوشه‌های زندگی وی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما یک چیز مسلم است که در علم طب، تحصیلات را به درجه کمال رسانده است. با توجه به این که در آن زمان، علم طب مانند سایر علوم حکومت، اساساً به زبان عربی تألیف و تدریس می‌شد، طبیعی است که طبیب اصفهانی هم، زبان عربی و صرف و نحو را در سطح بسیار بالا فرا گرفته بود. و چون حکیم باشی دربار بود («حکیم باشی» به جز طبابت شاه وظیفه ندیمی و مستشاری در اداره‌ی امور دولتی و عزل و نصب بعضی از درباریان را نیز بر عهده

داشت)، از سیاست و علوم مدیریت نیز باخبر بود و از آن جا که اشعار شیوایی هم سروده است، پس؛ از فنون وابسته به شعر و ادبیات نیز (هم عربی و هم فارسی) به خوبی آگاه بوده است. چنانکه قبلاً هم گفتیم طبیب اصفهانی بیشتر به شغل طبابت شهرت داشت و هم‌نشینی او با نادرشاه بیشتر به خاطر طبابتش بوده تا شاعری. خود طبیب هم علاوه بر آن که در همه غزلیاتش تخلص «طیب» را به کار می‌برد، گه‌گاهی به صورت مستقل به شغل طبابتش اشاره می‌کند.

از طیبی خسته، گر احوال پرسندت بگو  
دیدمش در بستر غم ناتوان افتاده است

و نیز گفته است:

آیین وفا کار طیب است که باشد  
او را غم یازان و کسی را غم او نیست.

درباره سفرهای طبیب اصفهانی، تذکره نویسان چیزی ننوخته‌اند تنها مؤلف تذکره «روز روشن» آورده است که: «وی از طیبیان با عزت نادرشاه قهرمان ایران بوده و در رکابش به هندوستان سفر کرده است»<sup>(۸)</sup>. به این گفته مؤلف تذکره «روز روشن» می‌توان نقل علی خان لکزی داغستانی (واله) را هم اضافه کرد که در زمان سفر به هندوستان طبیب اصفهانی را در دهلی دیده است.<sup>(۹)</sup> البته دور از احتمال هم نیست که طبیب در تمامی (یا اکثر) لشکر کشیهای نادرشاه وی را به عنوان حکیم باشی همراهی کرده باشد اما مسلماً وی به نجف اشرف سفر کرده و به زیارت مرقد مطهر امیرالمؤمنین، علی (ع) مشرف شده است که این موضوع از مضمون قصیده‌ای که در نعت آن حضرت (ع) سروده است، برمی‌آید:

درگهت را که هست غیرت طور  
اینک اینک رسیدم از ره دور..  
شکر ایزد که گشت چشم و دلم  
خود از این فیض، رشک چشمه نور

طبیب، شاعر مدیحه‌گو نبوده و اکثر تذکره نویسان به این ویژگی او اشاره کرده‌اند. می‌توان گفت اگر حکیم باشی بودنش در دربار، شغل میراثی نبود، شاید اصلاً به قصر نادر و یا هر شاه

دیگری پانمی گذاشت و آن جاهم که بود (در دربار)، علی‌رغم امکانات زیاد جهت مدح و ثنای شاه و کسب مال و ثروت و مقام و مرتبه، حتی یک شعر هم در مدح نادر شاه ندارد، برعکس از بی‌عدالتی‌هایی که بر اثر جنگ‌های دائمی و ناآرام، نسبت به اهالی می‌شد و شاه و فرمانروایانش به آن بی‌توجه بودند، شکوه می‌کرد و می‌گفت:

در دیاری که مَلک خود ستم آغاز کند  
داد خواهان به که نالند ز بی دادگران؟

\*\*\*

چو باشد مایل بی داد شاهی  
چه خیزد از فغان دادخواهی؟

طیب پس از مرگ نادر شاه مدت کوتاهی هم حکیم باشی کریم‌خان زند بوده، سپس به زادگاهش برمی‌گردد و کلانتری اصفهان را اختیار می‌کند که این به سال‌های آخر عمر او راست می‌آید. ضمناً خود همین نکته (کلانتری) دلیل‌گویا است بر محبوبیت طیب نزد مردم. زیرا در زمان صفویه تا قاجاریه، کلانتران برخلاف حکام بلاد (که از جانب پادشاه منصوب می‌شدند) توسط مردم از میان معتمدین شهر انتخاب می‌شدند و گاهی هم این منصب وراثتی می‌شد. نهایت، وی از بهر جاه و منصب‌گذشت و کاملاً رویه شعر و عرفان آورد. طیب منصب کلانتری اصفهان را به برادر کهنترش میرزا عبدالوهاب واگذار کرد و چند سال آخر عمر را در تنهایی و با هم‌نشینی با اهل فضل و ادب سپری نمود. جالب است بدانیم در زمانی که اختلاف و حتی درگیری میان برادران و یا پدر و فرزند به خاطر کسب قدرت و نفوذ، یک کار عادی شده بود طیب، کاملاً اختیاری و با همت بلند و غنای طبع، منصب کلانتری را به برادرانش سپرد. در این باره همه محققان اتفاق نظر دارند و نیز این موضوع (یعنی اختیاراً واگذار شدن کلانتری از سوی طیب) از شعرهای خود او نیز به خوبی برداشت می‌شود:

در پیش ما که بی سر و سامان عالمیم  
درد سسری به منت افسر نمی‌رسد

نگاهی به سرگذشت طیب نشان می‌دهد که ابیات فوق فقط یک شعار و یا آرمان نبوده بلکه



دیدگاه، رفتار و کردار واقعی او را بیان می‌کند. زیرا اگر طبیب، منصب کلانتری اصفهان را در سال‌های آخر عمر، واگذار کرده باشد (و عمر او هم ۴۴ سال بیش نبوده است) پس در حدود چهل سالگی که اوج دوران جاه‌طلبی انسان است، دست به چنین کاری زده است. طبیب اصفهانی در این عزم خود استوار ماند و تا آخر عمر دیگر به دربار و قدرت و مقام برنگشت. او چند سال باقی مانده از عمر خویش را در هم‌نشینی با سید علی مشتاق، شاعر آوازه‌دار هم‌شهری خود، (دوران زندگی ۱۱۰۱-۱۱۷۱) و تنی چند از فضیلاي زمان، مانند عاشق اصفهانی، لطف علی آذر، سید محمد شعله و دیگران سپری کرد. وی در یک غزل خود با چنین بیتی به میرسید علی مشتاق عرض ارادت می‌کند:

رسد این طرفه غزل کاش به مشتاق، طبیب  
وای بر آن سخنی کو به سخندان نرسد

طبیب از اعضای فعال «انجمن ادبی مشتاق» بوده و در رواج و رونق سبک بازگشت ادبی خدمات ارزنده‌ای نموده است. محققان آثار طبیب، همگی بر این نکته تأکید کرده‌اند که وی در چند سال آخر عمر فقط به کار شعر و شاعری پرداخته و اغلب در گوشه‌نشینی به سر برده است. وی همین سال‌ها احتمالاً با تشویق سید علی مشتاق دیوان خود را مرتب گرداند و چون گنج ارزشمندی برای آیندگان به یادگار گذاشت.

درباره ازدواج طبیب و فرزندان وی هیچ اطلاعی در دست نیست. دانشمند ایرانی، مجتبی برزآبادی فراهانی در مقدمه دیوان طبیب از نشاط اصفهانی (۱۲۴۴-۱۱۷۵) به عنوان نواده طبیب یاد می‌کند و می‌نویسد: «از جمله شخصیت‌های مهم این خاندان نشاط اصفهانی است که نواده طبیب است».

هم‌چنین در تذکره‌ها از فردی به نام عبدالباقی (دوم) به عنوان نوه طبیب اصفهانی یاد شده که با تخلص «باقی» شعر می‌گفته است. «نکته جالب درباره «باقی» این است که وی هم به مانند پدر بزرگش طبیب اصفهانی، پس از مدتی تصدی شغل کلانتری اصفهان، از این سمت استعفا کرده است. تاریخ تولدش در تذکره‌ها نیامده است، اما تاریخ وفات او را کیوان سمیعی به نقل از «نگارستان دارا» سنه ۱۲۳۸ ذکر کرده است. (۱۰)

در پایان، این نکته را هم باید افزود که طبیب اصفهانی، علاوه بر طبابت و شاعری، شخصیت عالی دارد که می‌تواند برای هر فرد صاحب دل، الگو و نمونه عبرت باشد. در یک کلام، او شخصی گوشه‌گیر، کم حرف، متفکر، محزون، بردبار، متین، بی آزار و خیرخواه بوده است.

## اشعار طبیب اصفهانی

طبیب اصفهانی با وجود مشغول بودن به کارهای وقت گیر و پر مسؤولیت (طبیعی، حکیم باشی، کلانتری) هرگز از شعر و شاعری دست نکشید و در دوام عمر کوتاه خود با تخلص «طبیب» اشعار شیوا و دلنشینی آفرید. مخصوصاً غزلیات او حال و هوای خاصی دارند و از روح بلند و ادراک قوی شاعر خبر می‌دهند. به عقیده محقق ایرانی، فراهانی: «غزلیات طبیب در نوع خود بی نظیر و جزو غزلیات زیبا و محکم فارسی به شمار می‌روند.»<sup>(۱)</sup> مهم‌ترین ویژگی‌ای که در اشعار طبیب اصفهانی به چشم می‌خورد (و اکثر محققان هم به آن اشاره کرده‌اند) غمگین بودن شعر اوست و این از انس فراوان شاعر با غم و درد و اندوه خبر می‌دهد. خود طبیب هم این نکته را مورد تاکید قرار می‌دهد و می‌گوید:

از بس که چو دیرینه رفیقان موافق  
دایم غنیمت، من و غم صحبت هم را  
زان بیم که افتد به میان، طرح جدایی  
غم، دامن من گیرد و من دامن غم را

طبیب اصفهانی در دورانی زندگی کرده که ایران بر اثر تجاوزهای خارجی (حمله محمود افغان، لشکرکشی‌های پیاپی پتر کبیر و طمع ورزی امپراتوری عثمانی) روزگاری پیرآشوب داشت. وی در اوان کودکی یا نوجوانی مادرش را از دست داد و در نه سالگی پدرش که حکیم باشی سلطان حسین صفوی بود، توسط محمود افغان به قتل رسید. پس از آن هم، انتقال قدرت از صفویان به افغان‌های ابدالی، از آن‌ها به نادرشاه افشار و لشکرکشی‌های دایمی افشار به خارج، سپس باز انتقال قدرت از افشار به زندی‌ها و زد و خورد قاجارها با زندی‌ها برای به دست آوردن قدرت، کشور را مدام در حال ناامنی نگاه می‌داشت. این همه ناسازگاری‌های زمانه روح لطیف

شاعر را سخت بیازرد و او تا آخر عمر، شعر غم سرود.

خوشدلی در طالع من نیست، گویا روزگار

در سرشتم آب از چشم‌تری در دل گرفت

شاید در نگاه اول، این علاقه شدید طبیب به غم، تا حدی غیرعادی نماید، زیرا طبیعت شعر فارسی شادی و نشاط و عشق و شور و سرور است. آری، این صحیح است اما باید دانست که طبیب اصفهانی شعر غم را تنها برای خالی کردن بغض شخصیتش نمی‌سراید، بلکه با شعر در صدد وصلای دل مستمندان برمی‌آید. اوضاع اسف‌بار دیار خود و ملت پریشان را بازگو می‌کند و نیز غم برای طبیب اصفهانی حالت خاصی را به وجود می‌آورد تا به راز و نیاز پردازد (فراموش نکنیم که خود شاعر از خاندان اشراف زاده و هم‌نشین امرا و سلاطین بود و نمی‌توان گفت که با شعر فقط وضع حال زار خود را بیان می‌کرد).

او با شعر هم ناله می‌کند:

منم که روز ازل از من، آسمان و زمین

محبت پدری، مهر مادری برداشت

هم زار می‌گوید:

غمش در نهران خانه‌ی دل نشیند

به نازی که لیلی به محمل نشیند

هم نجوای عارفانه سر می‌دهد:

افزود غمی چون به غم دیگرم امشب

زنهار مگیرید ز کف، ساغر امشب

هم مثال سوخته دلان فریاد می‌زند:

مانده داغ رفتگان در دل مرا

آتشی از کاروانی مانده است.

و هم از غم سپری می‌سازد در مقابل هجوم خواهشات نفسانی، و ایستگی به دنیا، غفلت و

بی خبری و عسرت زودگذر، چون که در غم، لذت دیگری می بیند:

ای عشرتبان این همه انکار زغم چیست؟

رفتم، بچشانم به شما لذت غم را

اما این هرگز بدان معنی نیست که طبیب ما شعر شاد نسروده است. جایی که وصف بهار

می کند، با شور و نشاط خاص به خود می گوید:

مژده بلبل را که آمد گل به باغ از شاخسار

شد دگر صحن چمن چون محفل از رخسار یار

در جای دیگر نیز چنین به استقبال بهار رفته است:

آمد سپه بهار و شد لشکر دی

بر شاخ نگر، شکوفه چون افسرکی

به صورت عموم آن چه از مطالعه و بررسی جایگاه «غم» در اشعار طبیب اصفهانی به دست

می آید این است که «غم» او هرگز نشانه یأس و نومیدی و عجز و ناتوانی نیست. او غمی پر رمز و راز

دارد. غم طبیب، عارفانه و شاعرانه است و هزاران معنا و مفهوم دیگر را در خود جای داده است:

زندگی بی آه و اشکم نیست ممکن هم چو شمع

در دیار عاشقان، آب و هوای دیگری است.

آری طبیب شاعر غم است اما غم او هرگز شکننده و مأیوس کننده نیست بلکه عارفانه و

شاعرانه است و نوعی عصیان در برابر هوا و هوس و عیش و نوش درباری به شمار می رود. از سوی

دیگر دیوان طبیب، خالی از غزل های عاشقانه و نشاط آور نیست. با یک کلام، او طبیعتاً شاعر

غمگین است، غم را در خود حس می کند و با آن لذت می برد. اما برای خوانندگان اشعارش غم

نمی بارد، بلکه روح و نشاط می آفریند:

هر چند، طبیب، تلخ کامی

ریزد نی خامه ات، شکرها

طبیب سعی و تلاش به خاطر شهرت و به دست آوردن نام و نشان را نکوهش نموده آن را کار

بیهوده می حسابد و گم نامی را بهتر می داند:

آن به که هیچ کس شناسد تو را، طیب

بیهوده رنج از پی نام و نشان مکش

هم چنین به آن هایی که به دنبال حقیقت می گردند، توصیه می کند که اول راه به سوی دل خود گشایند (زیرا دل مکان معرفت خداوند است) و خود را بشناسند. چون همه چیز از خودشناسی آغاز می شود:

آنان که در طلب به پی دل نمی رسند

صد سال اگر روند به منزل نمی رسند

طیب، طبعی بلند و روحی آزاد دارد و شخصیت او از قید و بندها وارسته است. به عقیده

طیب، رهایی از تعلقات دنیوی و مادی، اساس همه موفقیت هاست. وی می گوید:

شادم زبی تعلقی خود که در چمن

هرگز مرا به شاخ گلی آشیانه نیست

و یا در جای دیگر چنین گفته است:

به صید جسته از دامی چه خوش می گفت صیادی

که از دام علایق گر توانی جست، آزادی

طیب اصفهانی اگرچه در دربار می زیست (او حکیم باشی نادرشاه افشار و کریم خان زند و

مدتی هم کلانتر اصفهان بود)، ولی هرگز مدح شاهان نگفت. برعکس، شریک غم رعیت بوده از

بی دادگری حاکمان آشکارا حرف می زد، رفتارشان را زیر سؤال می برد و آنها را به عدل و انصاف

دعوت می نمود:

شه خفته و به درگاه، خلقی زدادخواهان

غفلت زدادخواهی، خود چیست پادشا را؟

\*\*\*

دربان نکند جرأت و خاصان ملک است

گوید که به سلطان؟ که مرا کار شد از دست

\* \* \*

ملک آسوده در خلوت سرا و دادخواهان را  
دریغ، خون کند در دل تغافل‌های دربانان

طیب اصفهانی هم به مانند سایر شعرا و اهل ادب علاقه خاصی به زادگاه و سرزمین‌اش داشت. اگر چه درباره سفرهای طیب اطلاع کمی در دست هست و فقط به یک سفر او به هند هم‌راه با نادرشاه افشار اشاره شده است اما به احتمال قوی وی به عنوان طیب و حکیم‌باشی نادرشاه، هم‌راه این شاه مقتدر، سفرهای زیادی کرده است. طبیعی است که چنین سفرهایی شاعر را دلتنگ کرده و او را به یاد اصفهان و زاینده رود پرآوازه آن انداخته که می‌گوید:

عیان شد زنده رودی هر طرف از چشم گریانم  
طیب، افتاده‌ای دیگر به فکر اصفهان امشب  
در جای دیگر گفته است:

نبوده، طیب، دیگر سرو برگ نظم و شعرم  
که جدا زهم زبانان نبود مرا دماغی

طیب اصفهانی، ۱۲ قصیده در مدح حضرت محمد مصطفی (ص) و حضرت علی (ع) سروده است که هر کدام در شیوایی، رسایی، باریک‌نگری و خلوص در نوع خود بی‌همتایند. در قصیده‌ای که به مدح پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد (ص) بخشیده شده است، شاعر با عشق و علاقه فراوان، رسول گرامی را این‌گونه وصف می‌کند:

اندیشه عزمت کند از کشور هستی  
کوته‌تر از عمر عدو، دست ستم را  
از نهی تو رامشگر ناهید نموده  
در محفل افلاک فراموش نعم را  
انداخته از دیده حوران بهشتی  
نظاره حسن تو گلستان ارم را

در قصیده دیگر، در وصف امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) چنین می‌گوید:

ای شه‌نشاهی که بهر راحت خلق جهان  
 خسرو عدل تو بگشاید چو از عارض نقاب  
 خویشتن را پرورد نخجیر در آغوش شیر  
 صعوه سازد آشیان در چنگ عقاب

طیب اصفهانی دو مثنوی بسیار لطیف سروده که یکی «قصه محمود و ایاز» و دیگری «ساقی‌نامه» است. طور معلوم داستان «محمود و ایاز» از طرف بسیاری از شاعران به نظم آورده شده است. اما «قصه محمود و ایاز» طیب در ردیف بهترین‌ها قرار دارد و از آن، آهنگ مثنوی‌های بزرگ نظامی گنجوی به گوش می‌رسد:

به هر کاریش بودی صد بهانه  
 نبودی تا ایازش در میانه...  
 دل محمود در دست ایاز است  
 که کار دل همه عجز و نیاز است

باید گفت، طیب اصفهانی به عنوان یک شاعر زبردست و بلند پرواز به هر کدام از انواع شعر که وارد شده، نه تنها از آن سربلند بیرون آمده، بلکه آثار ارزشمند و کم‌نظیری از خود برجای گذاشته است.

مخصوصاً غزلیات او بسیار شیوا و دلنشینند و با شور و حال خاصی سروده شده‌اند:

بر که نگرم؟ چون به تو دیدن نگذارند  
 وز که شنوم؟ کز تو شنیدن نگذارند  
 ای وای بر آن مرغ گرفتار که در دام  
 پایش بگشایند و پریدن نگذارند...

\*\*\*

بر خرمن من دوش زدی آتش و رفتی  
 بودت گذر، ای کاش به خاک‌ستر امشب

هر کس که در این کاروان فهمد زبان عشق را  
داند که در بانگ جرس پنهان بود گفتارها  
گوباغیان بر روی ما بندد در گلزارها  
ما را نگاهی بس بود از رخسای دیوارها

\*\*\*

محفلی امشب ز فروغ رخ ساقی گرمست  
گل جدا باده جدا شمع جدا می سوزد  
خضر اگر غوطه به سرچشمه حیوان دهم  
بس که دلسوخته‌ام، آب بقا می سوزد

\*\*\*

بلبل و گل نه اگر جرعه کش یک جامند  
آن چرانعره زنان آید و این جامه دران؟

در میان اشعار طیب، غزل‌های عرفانی هم به چشم می‌رسد که بسیار دلنشینند و به عقیده دانشمند ایرانی مجتبی فراهانی: «می‌توان گفت که (طیب) با این شیوه، تحولی در شعر پدید آورده است.»

دارد به سحر دعواترها  
دست من و دامن سحرها  
از باخبران نشد سراغی  
جستیم خبر زیبایی‌ها...  
هر چند، طیب، تلخکامی  
ریزد نی خامه‌ات شکرها

\*\*\*



از باده عشرت، تو و رخسار چو ماهی  
 وز شرم محبت من و دزدیده نگاهی...  
 گر عشق تو بگداخت نم را عجبی نیست  
 با شعله آتش چه کند مشت گیاهی؟

\*\*\*

به ساقی گسفت در می خانه، مستی  
 به دستی، ساغر و مینا به دستی...  
 بشارت بباد خاصان حرم را  
 که عزم توبه دارد بت پرستی

و فراگیری شعرش تا جایی است که مصرع‌هایی از طبیب به خاطر شیوایی و پرمحتوایی، به صورت ضرب المثل درآمده است:

نـدهی گوش خود به فریادم  
 یا به گوشت نمی‌رسد دادم

طبیب، شخصیت دینی قوی‌یی دارد که تأثیر این انگیزه در اشعارش به خوبی مشاهده می‌شود:

چو آید پای رحمت در میانه  
 چه جشری، چه حسابی، چه کتابی؟

یعنی هر کسی که رحمت الهی شامل حالش شود، رستگار می‌گردد و حشر (قیامت) و حساب و کتاب برایش آسان است. طبیب هم چنین به عنوان یک واعظ و نصیحت‌گر دلسوز از غفلت مسلمانان شکایت و آنان را به خودشناسی و بیداری دعوت می‌کند:

چند در خوابی ای مبارک پی  
 چند در خوابی ای مبارک فال  
 مـنبرت چند بسی خطاب و خطیب  
 مسـجدت چند بسی اذان بلال ۴۴۴

طیب اصفهانی بیشتر با طبابت شهرت داشت و به عنوان طبیبی حاذق و درد آشنا شناخته شده بود. این ویژگی در اشعار وی هم دیده می شود و طبیب از گیاهان و اصطلاحات و معانی طبی در شعر استفاده می کند:

مفترحی که پی خستگان کنم ترکیب  
بسررون برد زمزاج نسیم. بیماری

\*\*\*

هر چه می کاهد زتن بر روح افزایشد، طبیب  
در جهان نیستی نشو و نمای دیگر است  
گفتیم غزل های طبیب همگی شیوا و دلنشینند. اما در این میان، غزلی با مطلع:  
«غمش در نهان خانه دل نشیند»  
به نازی که لیلی به محمل نشیند»

واقعاً حکایتی دیگر دارد. این غزل چنان زیبا و لطیف سروده شده است که اگر بارها و بارها تکراراً بخوانی، باز هم تازگی دارد، این است که تا امروز آن غزل توسط چندین آواز خوان تاجیک، ایرانی و افغانی، با ذوق و سلیقه های مختلف به آهنگ بسته شده است. نکته دیگر درباره ی غزل یاد شده، این است که هر جایی که در تذکره ها اسمی از طبیب برده می شود، حتماً این غزل به عنوان بهترین غزل او به دنبال اسمش جای داده می شود. حتی آن دسته از تذکره نویسانی که درباره طبیب اصفهانی خیلی مختصر نوشته اند، سعی کرده اند این غزل را قسماً و یا کاملاً بیارند، تا بدین طریق قدرت شاعری طبیب را نشان بدهند. دانشمند معروف ایرانی، استاد کیوان سمیعی که رساله ارزشمندی درباره طبیب اصفهانی نوشته است، این غزل را عامل اصلی روی آوردنش به طبیب اصفهانی می داند. محقق دیگر آثار طبیب، مجتبی فراهانی هم این غزل را «غزل فاخر» و «اوج غزل در شعر فارسی» دانسته، بر این عقیده است که «اگر طبیب فقط همین یک غزل را سروده بود جزو شعرای بزرگ پارسی گو محسوب می شد و یادآور سعدی و حافظ بود» (۱۲).

و اینک آن غزل:

غمش در نهانخانه دل نشیند  
 به نازی که لیلی به محمل نشیند  
 به دنبال محمل چنان زار گریم  
 که از گریه‌ام، ناقه در گِل نشیند  
 خلد گر به پا خاری، آسان برارم  
 چه سازم به خاری که در دل نشیند؟  
 پی ناقه‌اش رفتم آهسته، ترسم  
 غباری به دامان محمل نشیند  
 مرنجان دلم را که این مرغ وحشی  
 ز بامی که برخاست، مشکل نشیند  
 عجب نیست خندد اگر گل به سروی  
 که در این چمن پای در گِل نشیند  
 بنامم به بزم محبت که آنجا  
 گدایی به شاهی مقابل نشیند  
 طیب از طلب در دو گیتی می‌اسا  
 کسی چون میان دو منزل نشیند؟

رباعیات طیب نیز چون سایر اشعارش تازه و رنگین‌اند و معنای باریکی دارند.

روزی که فلک از تو بریدست مرا  
 کس بلب پر خنده ندیدست مرا  
 چسندان غم هجران تو در دل دارم  
 من دانم و آن‌که آفریدست مرا

به صورت کلی، ویژگی‌های شعر طیب اصفهانی را می‌توان چنین برشمرد:

- انس و الفت زیاد با غم،

- آهنگین و روان بودن،

- روح دینی داشتن،
  - بیان حال شاعر،
  - شرح وقایع،
  - استفاده از ضرب‌المثل‌های رایج در میان مردم،
  - پندآموز بودن،
  - استفاده فراوان از صنعت تلمیح،
  - موجز بیانی،
  - دارای کلمات سالم و فهما (دور از کنایه و استعاره)
- طیب اصفهانی شاعر دو زبانه بوده و شعر را به فارسی و عربی می‌سروده است. محققان، اشعار عربی او را نیز بهای بلند داده بسیار فصیح و در حد اعجاز دانسته‌اند.

انت غیث الندی الدی الاحسان  
 انت بحر السخا لدی الافضال  
 لیس فی بحر جودک المیزان  
 لیس فی قدر بذلک المکیال

## آخر سخن

۱. شاید در این نوشته، تمامی جزئیات زندگی طیب اصفهانی آن چنان که شایسته است، مورد بررسی قرار نگرفته باشد که دلیل آن، گم‌نامی طیب و کم بودن منابع است، ولی این اقدام تلاشی است در جهت معرفی یکی دیگر از چندین شاعر و نویسنده قرن دوازده هجری قمری در ایران که برای تاجیکان ناشناخته مانده‌اند. ضمن این‌که این شاعر ممتاز، برای خود ایرانی‌ها هم، چندان شناخته شده، نیست.

۲. هر قدر که اشعار طیب را مطالعه کنیم به همان اندازه تعجب و تأسفان زیادتر می‌شود که چرا چنین شاعر توانایی، امروزها در دنیای پارسی‌گویان گم‌نام مانده و درباره‌اش کمتر مطالعه انجام شده است تذکره‌نویسان هر کدام فقط در حدود چهار- پنج سطر از یکدیگر درباره او

اقتباس کرده‌اند و بس. در حالی که جا داشت، این شاعر زبردست خیلی بیشتر از این‌ها مورد توجه و اشعارش مورد آموزش قرار می‌گرفت. اما باید دانست که گم‌نامی طبیب هرگز نشانه بی‌نامی و یا سستی اشعارش نیست. طبیب شخص گوشه‌گیر و بی‌میل به نام و شهرت بود. وی دوست نمی‌داشت که در اطراف نامش سروصدای زیادی به پا شود. کنار رفتن از دربار و اندکی بعد، استعفا از سمت کلانتری اصفهان، روشن‌ترین دلیل گفته‌های بالا است. ایرژی بچکا، مستشرق معروف چک، هنگامی که از گم‌نامی سیدای نصفی در منابع ادبی سخن می‌گوید، علت اصلی این گم‌نامی را حمایت او از ستم‌دیدگان و مخالفت با رژیم حاکم می‌داند زیرا، به عقیده بچکا، اکثر تذکرةنویسان و گردآورندگان، وابسته به دربار بودند.<sup>(۱۳)</sup> این تحلیل درباره طبیب اصفهانی هم، دقیقاً مصداق دارد. طبیب در داخل دربار بود، ولی هیچ مدیحه‌ای در وصف شاهان و درباریان نسرود، برعکس، وی در حمایت از مردم عادی، حکام را به بی‌توجهی به وضع مردم، متهم و محکوم می‌کرد که در این باره می‌توان مثال‌های زیادی از زندگانی و اشعارش پیدا نمود. طبیعی است که چنین فردی نمی‌تواند معروف و مشهور دربار و مورد توجه تذکرةنویسان (که اغلب درباریانند) قرار بگیرد. به نظر می‌رسد این نکته را طبیب به خوبی درک کرده و خود اقدام به تدوین دیوان اشعارش نمود. و اگر این کار را نمی‌کرد، شاید دیوانش هم اینک در دست ما نبود.

۳. یکی دیگر از علت‌های گم‌نامی طبیب را می‌توان در شغل اصلی وی (طبیعی) جستجو کرد که شاعریش را تحت‌الشعاع قرار داده بود. آن زمان طبیب خاص شاه بودن، جایگاه محترمی محسوب می‌شد و طبیب ما علاوه بر آن حکیم‌باشی و کلانتر بود که این شغل‌ها معمولاً بیشتر از شاعری ورد زبان‌ها می‌شد و شاعری را کم‌رنگ می‌کرد.

۴. علت دیگر گم‌نامی طبیب به عنوان یک شاعر، جوان مرگی او است. با آن استعداد سرشاری که از طبیب دیدیم اگر در سن ۴۴ سالگی فرشته مرگ به سراغش نمی‌آمد، قطعاً اشعار بیشتر و پسندیده‌تری می‌سرود که چه بسا در ردیف نام‌آورترین شعرای قرن دوازده ایران قرار می‌گرفت. اما همین ۴۴ سال هم کافی بود تا طبیب شعر خود را در زمره اشعار بهترین پارسی جای دهد و اگرچه نامش مشهور نیست، اما شعرش به حق مشهور و دلپسند است که از او به یادگار مانده است. چنان که خود می‌گوید:

طیب خسته وقتش خوش کز او مساند

ز حرف عشق هر سو داستانی

۵. تعداد ابیات طبیب را علی‌اکبر دهخدا ۲-۳ هزار بیت تخمین زده است<sup>(۱۴)</sup> از آنجا که میان ۲۰۰۰ و ۳۰۰۰، تفاوت هزار بیت است، مشکل است که رقمی را تخمیناً برای ابیات طبیب در نظر بگیریم. اما آنچه مشخص است این است که وی تا آخر عمر ۱۲ قصیده، ۲ مثنوی، ۱۶۴ غزل (همه غزل‌ها تخلص دارند)، ۲۹ رباعی، ۱۱ دوبیتی، ۲ قطعه و ۱۷ بیت فرد سروده است و بنا به ادعای مجتبی برز آبادی فراهانی، همه اشعارش تا زمان ما رسیده‌اند.<sup>(۱۵)</sup>

۶. دیوان طبیب اصفهانی تا امروز سه بار به کوشش حسین مظلوم کیفر در سال ۱۳۴۷ ه. ش. اسماعیل شاهرودی بیدار در سال ۱۳۷۵ ه. ش. (انتشارات جواهری) و مجتبی برزآبادی فراهانی در سال ۱۳۷۶ ه. ش. (انتشارات سنایی) روی چاپ را دیده است. اما مهم‌ترین پژوهشی که درباره طبیب انجام گرفته رساله ایست در شرح حال و زمان طبیب که به قلم دانشمند معروف ایرانی کیوان سمیعی در سال ۱۳۴۷ (هم‌زمان با چاپ اولین دیوان طبیب به‌دست حسین مظلوم کیفر) نگاشته شده است. آقایان کیفر، شاهرودی و فراهانی هر کدام به هنگام چاپ دیوان طبیب پیش‌گفتار مختصری به آن نوشته‌اند که مستند آن‌ها نیز همان رساله کیوان سمیعی است. پس می‌توان گفت که بعد از کیوان سمیعی در سال ۱۳۴۷ دیگر رساله تحقیقی‌ای در احوال و آثار طبیب اصفهانی روی چاپ نیامده است.

۷. و نهایت این‌که شخصیت خود طبیب، شخصیتی بسیار پسندیده است. در تمام مراحل زندگی روح بلند انسانی، غنای نفس، عدم وابستگی به کسی، مقاومت در برابر ظالمان، هم‌نشینی با فاضلان و هم‌دردی با مستمندان را مشاهده می‌کنیم، خصوصیت‌های فردی و اخلاقی طبیب اصفهانی، واقعاً ستودنی و مایه عبرت‌اند به‌طوری‌که:

(الف) او سال‌ها هم‌نشین شاهان و فرمانروایان (نادرشاه افشار و کریم خان زند) بود، اما حتی یک شعر در مدح آنها نگفت.

(ب) طبیب، اشراف‌زاده بود و در دربار می‌زیست (زیرا پدرانش هم حکیم‌باشی‌های سلاطین صفوی بودند)، اما از یاد رعیت غافل نماند و درد آن‌ها را از نزدیک لمس کرد که این ویژگی در

شعرهایش به خوبی آشکار است.

پ) وی علاقه‌ای به فخر فروشی و دربار نشینی نداشت و در مجالس و محافل دربار (به‌هنگام جشنها) که جای خودنمایی و کسب شهرت بود، خیلی کم ظاهر می‌شد و اگر حکیم باشی شغل میراثی او نمی‌بود، شاید هرگز گذری به دربار نمی‌کرد.

ت) طبیب، ثابت کرد که انسان می‌تواند، با وجود شغل‌های وقت‌گیر سیاسی و درباری، شعر هم بگوید و چه اشعار زیبایی؟

ث) او جاه و مقام را فدای عرفان و ادب کرد و در آثمی که پدر با پسر و برادر با برادر برای کسب قدرت، ستیز می‌کردند منصب مهم کلانتری اصفهان را به برادرش، عبدالوهاب، واگذار نموده، خود تا آخر عمر گوشه‌نشینی اختیار کرد و تنها شاعران و عارفان از صاحب دلان همیشگی او بودند.

ج) میرزا عبدالباقی طبیب اصفهانی طبیب، حکیم‌باشی، شاعر، عارف، روحانی و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها یک انسان کامل بود...

بزم جنت منزل آن زیده سادات باد

## منابع و مآخذ

- ۱- بیچکا، ایرزی؛ ادبیات فارسی در تاجیکستان. مترجمان محمود عبادیان و سعید اباژاد. صفحه ۲۱.
- ۲- کدکنی، محمد رضا شفیمی، شاعر آینه‌ها، بررسی سبک هندی و شعر بیدل، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات آگاه تهران ۱۳۶۸. ه.ش، صفحه ۹۴.
- ۳- دیوان طبیب اصفهانی؛ به‌انضمام رساله‌ای در شرح حال و زمان شاعر به قلم کیوان سمیعی، با تصحیح و مقدمه مجتبی یزآبادی فراهانی؛ انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش. صفحه ۲۴۰.
- ۴- دهخدا، علی اکبر؛ لغتنامه دهخدا، جلد نهم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره‌ی جدید. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران ۱۳۷۵ ه. ش. صفحه ۱۳۵۶۵.
- ۵- هدایت، رضا قلی خان؛ مجمع الفصحاء، جلد پنجم؛ به کوشش مظاهر مصفا، گیلان ۱۳۴۰ ه. ش. صفحه ۷۱۹.
- ۶- خاتمی، احمد؛ پژوهشی در نثر و نظم دوره بازگشت ادبی، انتشارات مؤسسه فرهنگی و انتشارات پایا، تهران ۱۳۷۴ ه. ش. صفحه ۱۹۸.
- ۷- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع) شاعران بزرگ ایران، از رودکی تا بهار، انتشارات کومش، تهران ۱۳۸۱ ه. ش. صفحه ۴۳۹.

- ۸- دیوان طبیب اصفهانی، به انضمام رساله‌ای در شرح حال و زمان شاعر به قلم کیوان سمیعی، با تصحیح و مقدمه مجتبی بزرآبادی فراهانی، انتشارات سنایی، تهران-۱۳۷۶ ه. ش. صفحه ۱۹۸.
- ۹- همان. صفحه ۲۴۰.
- ۱۰- همان. صفحه ۲۳۵.
- ۱۱- همان. صفحه ۱۴.
- ۱۲- همان. صفحه ۱۵.
- ۱۳- بیچکا، ابرزی، ادبیات فارسی در تاجیکستان، مترجمان محمود عبادیان و سعیدبانزاد، صفحه ۳۸.
- ۱۴- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، جلد نهم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، زیر نظر محمد معین و سعید جعفر شهیدی، تهران-۱۳۷۵ ه. ش. صفحه ۱۳۵۶۵.
- ۱۵- دیوان طبیب اصفهانی، به انضمام رساله‌ای در شرح حال و زمان شاعر به قلم کیوان سمیعی، با تصحیح و مقدمه مجتبی بزرآبادی فراهانی، انتشارات سنایی، تهران-۱۳۷۶ ه. ش. صفحه ۱۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی